

مسئله مالی؛ بحث مهم ایدیولوژیک (حق العضویت، مالکیت شخصی، حرفوی بودن)

تشکلات انقلابی از ساختار خاصی برخوردار اند که مهره های شان را رهبری، کادرها، اعضا و هواداران آنها تشکیل می دهد. این مهره ها درین تشکلات طوری چیده می شوند که میکانیکی نمی توان آنها را بیجا ساخت. اما عوض شدن و نو را به جای کهنه آوردن اصل دینامیکی جابجایی آنهاست که بی توجهی به آن عدول از اصول انقلابیست. ایدیولوژی این تشکلات چون تار تنومندی مهره ها را در جاهای معین نگه می دارد و با چنین ساختاری روز تا روز میان اقشار، طبقات و صنوف مختلف توده های مردم شاخه و ریشه دوانده، با احساسترین، دلاورترین و هوشیارترین آنان را جلب صفوف خود می نمایند و بالاخره به سدر تنومندی مبدل شده که قادر به رهبری انقلاب و ایجاد جامعه بی طبقه می گردند.

در میان این مهره ها تقسیم وظایف دقیق صورت می گیرد و برای هر عضو مطابق به استعداد و توانایی آن وظیفه سپرده می شود. تعیین چنین وظایفی و تشخیص توانایی هر عضو از ظرافت هایی است که دقت و توان رهبری و اعضای کمیته ها را در انتخاب شدن و انتخاب کردن درین تشکلات نشان می دهد. اگر این سازمانها از چنین رهبرانی محروم باشند، نه تنها قادر به ریشه دواندن و گسترش میان توده ها نمی شوند که میان اعضا و هواداران خود نیز تجرید شده، پروسه ی شاریدگی و میرندگی شان را می پیمایند. تشکلات انقلابی جهت به فرجام رساندن انقلاب و به سر رساندن کار روزمره به افراد حرفوی، افراد غیرحرفوی، کتاب، محل برگزاری حوزه های آموزشی، وسایل چاپ و نشر، محل اختفای آنچه غیرقانونی است و بالاخره جهت به راه انداختن جنگ خلق به سلاح و مهمات نیاز داشته، بدون چنین ابزاری قادر به پیشبرد عالیتترین شکل مبارزه جهت رهایی خلق از قید امپریالیزم و فیودالیزم شده نمی توانند و به این خاطر بالاتر از همه به پول نیاز دارند و تا مساعد شدن شرایط عینی و ذهنی جهت به راه انداختن جنگ خلق تدارک لازم ضروری است. این تدارک جز قوی شدن تشکلات از طریق جلب پیشاهنگان زحمتکشان، تغییر موقف طبقاتی روشنفکرانی که به صفوف حزب پیوسته اند (از طریق مبارزه ی ایدیولوژیک، تقویت تیوریک و پراتیک انقلابی) چیز دیگری نمی باشد.

سازمانهای انقلابی که باید در درون دریای بیکران توده ها شناور باشند، از بدو تأسیس گسترده نبوده، با جذب افراد پیشرو در شهرها و دهات، کمیته های خود را گسترش می دهند؛ جلب و جذب، آموزش، ارتباط گیری، تنظیم کارهای روزمره، نوشته ها و موضعگیری ها، مسافرت ها، خانه های آموزشی و غیره کار آنها را چنان گسترش می دهد که ضرورت به مصارف خاص پولی داشته، مجبور اند بخشی از این کارها را به افرادی بسپارند که حرفه ی شان فقط پیشبرد امور سازمان باشد. در سازمانهای نو تأسیس تدارک چاپ، نشر و ارتباط گیری از ابتدایی ترین نیازهاییست که نمی توان از مصارف آنها صرفنظر کرد.

تشکلات کمونیستی سیاست خاص مالی منبعث از ایدیولوژی خود را دارند که درجه ی عدول از آن اشتباه و یا خیانت ایدیولوژیک چنین تشکلاتی را نشان می دهد. به این خاطر مسئله ی مالی هم در چگونگی به دست آوردن پول و هم در چگونگی مصرف آن کار بسیار ظریفیست که عموماً مسوولیت آن به افرادی داده می شود که پاکی و صداقت آنان در پراتیک به اثبات رسیده باشد. در سیاست مالی این سازمانها عموماً دو برخورد متضاد دیده شده که با توجه به این دو برخورد متضاد، باید آنها را به «پول محور» و «انقلاب محور» تقسیم کرد و این بدان معناست که آیا یک سازمان انقلابی پول را وسیله و ابزاری جهت اهداف انقلابی به کار می گیرد و یا سازمان را جهت به دست آوردن پول ابزار می سازد. مورد اول سیاست انقلابی و بلشویکی است، اما مورد دوم سیاست ضد انقلابی و اپورتونیستی است.

در سیاست مالی سازمانهای «انقلاب محور»، تمام اعضای سازمان از هر طریقی که نافی اصل «انقلاب محوری» نباشد، کمک مالی به سازمان نموده و رهبری سازمان نیز در پرتو این اصل راه هایی را جهت دستیابی به چنین امکاناتی بررسی می کند. بلشویک ها عموماً از طریق حق العضویت ها، کمکهای اعضا و هواداران، اعانه ها، مصادره ها، کمکهای احزاب انقلابی، استفاده از وسایل و امکانات شخصی اعضا (خانه، موتر، وسایل دفتر، موقعیت های خاص دولتی، روابط شخصی و غیره) مشکلات روزمره ی شان را حل می کردند. اما طریق دوم که «پول محوری» است، سیاست تسلیم طلبانه و اپورتونیستی بوده، درین سیاست هر طرحی در نهایت باید پولی به دامن سازمان بچکاند که اگر طرح انقلابی باشد، اما پول

بیار نباشد، به لقایش سپرده می شود، ولی اگر این طرح ارتجاعی اما پول بیار باشد از جان و دل قبول می گردد. به این خاطر چنین سازمانهایی جبراً به باتلاقی کشانده می شوند که باید معامله گری ایدیولوژیک را پیشه کنند و انعکاس درونی آن جز پرورش قشر بیکاره و استفاده جو چیزی نبوده، فساد فراگیر درونی آنها را به پوشیدگی می کشاند و هرچند سرخ نمایی کنند، نباید انتظار انقلاب را از آنها داشت. این سازمانها بر طبق خواست و فرمایش پول دهندگان سیاست های شان را تنظیم می کنند و برای خوشنودی آنان حتی از کارهای ریفورمیستی و تبدیل سازمان انقلابی به سازمان اجتماعی هم دریغ نمی ورزند. آنها حاضر اند هر جلسه ای را برگزار کنند، ولی از تجلیل روز کارگر که صبغه ی چپ و کمونیستی دارد و آنها را از ریزه خواری عمال امپریالیزم محروم می گرداند، جداً ابا می ورزند.

سازمان انقلابی افغانستان با درسگیری از شکست و ریخت های سی سال اخیر تشکلات چپ انقلابی در افغانستان در زمینه های گوناگونی از جمله برخورد به مسئله ی مالی به نتایج پرباری رسیده است، مخصوصاً که امپریالیست ها با هجوم شان به کشور ما از طرق مختلف به ویژه پول دادن و در خدمت گرفتن آنها، می خواهند وجدان این سازمانها و در مجموع وجدان انقلابیون را تسخیر و آنها را قلب ماهیت دهند. امپریالیست ها تلاش می نمایند تا با این پولها انقلابیون را به افراد تنبل، بیکاره، عاری از احساسات طبقاتی، بی برش و در آخرین تحلیل به سازمانهای «سیاسی-اجتماعی» مبدل سازند. برخورد دقیق به این مسئله نه تنها بسیار با اهمیت است که انقلابی و غیر انقلابی بودن این سازمانها را محک می زند، لذا روشن بودن کامل این مسئله ی بسیار ظریف برای اعضای سازمان ما و پیروان این جنبش مهم و اساسی است تا بفهمند که چگونه باید پول بدست آورد و به چه طریقی و در کجا به مصرف رساند.

اشتباه در برخورد به مسئله ی مالی بر تمام کارهای سازمان اثر منفی گذاشته، بی دقتی درین زمینه بی توجهی به اشتباهات ایدیولوژیک در سازمان می باشد که بر کل پروسه ی رشد آن اثرات زیانبار می گذارد، هر نوع چپ روی و راست روی درین مورد، سازمان را در وضعیت و موقعیت دشواری قرار داده، در حالاتی مرز میان انقلابی و ضد انقلابی بودن آن را از میان بر می دارد. ندانستن این مسئله و یا دانستن و توجیه نمودن آن جز خیانت به م. ل. ا چیز دیگری نیست.

درین جا ما در مناسبات درونی سازمانهای انقلابی، سه مسئله (حق العضویت، مالکیت شخصی، حرفوی بودن) و چگونگی اصل سیاست مالی و شیوه ی مصرف در یک سازمان انقلابی را تشریح کرده، چون معتقدیم که این بحث بسیار مهم و اساسی می باشد، تا جاییکه مرز میان سازمانهای چپ انقلابی و غیر انقلابی را مشخص می سازد. و اینک هر یک از موارد فوق را جداگانه مطرح می کنیم.

1- حق العضویت: عمال ارتجاع و امپریالیزم که به هر طریقی کوشش می کنند تا کوچکترین منفذ عایداتی سازمان های انقلابی را ببندند، نه تنها کوچکترین کمکی به این تشکلات را گورکن خود می دانند، که با تمام قوا به سرکوب آنها پرداخته، در جهت نابودی این سازمانها هر چه از دست شان برآید، کوتاهی نمی کنند، لذا اگر سازمان هایی با ظواهر انقلابی در روابط مستقیم یا غیر مستقیم با این عمال قرارداد داشته باشند، سوالیه ی بزرگی را باید در مقابل نام شان گذاشت، زیرا هر آدم نیمه سیاسی این را می داند که وقتی مقداری پولی به سازمانهای سیاسی در خود این کشورها و یا مخصوصاً کشورهای دیگر داده می شود، باید به تأیید استخبارات این کشورها برسد و این تأیید تا زمانی که چیزی ازین سازمانها مطالبه نشود، مطمئناً داده نمی شود، بنابراین در صورتی که تصمیم به چتل نشدن دامن انقلابی سازمان و سیاست «انقلاب محوری» مطرح باشد، باید بر چنین پولهایی تف انداخت و در قدم اول روی حق العضویت اعضا باید حساب کرد. وقتی عضوی به این نتیجه می رسد که سازمان با امپریالیست ها و ایادی شان با دریای موج خون فاصله دارد و ضرورت به پول هم دارد، بی مکنی از دارایی شخصی، مقدار تعیین شده (طبق اساسنامه)، حق العضویت می پردازد. درینصورت علاوه به اینکه فرد انقلابی از نظر ایدیولوژیک خود را وابسته به سازمان می داند، با پرداخت این حق العضویت خود را بیشتر شریک پیشرفت

برخی از کارهای انقلابی سازمان می شمارد و دلبستگی اش به آینده بیشتر می گردد. به این خاطر سازمان های بلشویکی پرداخت حق العضویت را یکی از معیارهای انقلابی و غیر انقلابی اعضای شان قرار می دهند. وقتی عضوی از تشکیلات می بیند که سازمانش از یک طرف پولی ندارد و از سوی دیگر باید مصارفی جهت تقویت سازمان صورت گیرد و با آنهم حق العضویتش را نپردازد، باید دو مفهوم را در ذهن تداعی نماید: یا باید با چشمک به خیانت و خود فروشی انتظار پول گرفتن از امپریالیست ها را داشته باشد و یا بر پیشبرد کار سازمان خط بطلان بکشد. به اینصورت می بینیم که پرداخت و نپرداخت حق العضویت گاه چنان سرنوشت ساز می گردد که خط انقلاب و ضد انقلاب را پیش پای یک سازمان و یا یک فرد انقلابی، سرخ ترسیم می نماید.

سازمان انقلابی افغانستان پرداخت حق العضویت را یکی از معیارهای مهم و اساسی عضویت در سازمان دانسته، کسی که قسمتی از وجوه شخصی اش (حق العضویت) را برای پیشبرد کار سازمانی که از آن طریق به اهداف ایدئولوژیکش می رسد، اختصاص ندهد، هرچند در زمینه های دیگر فعال باشد، نمی تواند به عنوان عضو جدی برای سازمان مطرح گردد. معنای حق العضویت جز از خودگذری مادی از سوی اعضای یک سازمان انقلابی در راه آرمان های انقلابی، چیز دیگری نیست. این از خودگذری زمانی معنای واقعی پیدا می کند که عضو سازمان، پول حق العضویت را از زحمتکشی خود و از دل و جان به سازمانش ببخشد. درین صورت اگر این پول به وسیله ی مسوولان مالی با کم توجهی به مصرف برسد، این عضو با جدیت به آن برخورد می کند و چون مستقیماً جیب خودش در آن شریک است، منطقاً برخورد آن نسبت به اینکه نفهمد که پول های سازمان از کجا می آید و چطور «حق العضویتش» پرداخت می گردد، زمین تا آسمان فرق می کند.

در مورد برخورد سازمان های «پول محور» نسبت به مسئله ی مالی بهتر است چند مثالی بیاوریم تا موضوع بیشتر روشن شود. خانمی که جهت تداوی پسر نوجوانش به خانه ی یکی از سازمان های پول محور رفته بود، در برگشت با اعتراض می گفت، در حالی ما در منزل پایین قورمه ی کچالو می خوردیم که یک گروه نازدانه غوری های کباب و پلو را به بالا می بردند و حتی دعوت ظاهری هم از ما نمی کردند و جوانی که ماهانه 300 افغانی به عنوان مستمری از چنین سازمانی می گرفت، 10 افغانی را به نام حق العضویت از مستمری اش دور می داد. او که نه صلاحیت گرفتن سه صد افغانی و نه توان ندادن ده افغانی را داشت، این را فکاهی وار می گفت و می خندید. سازمان های «پول محور» به لست اعضای حرفوی دورتر از رهبری برخورد «بیرحمانه» دارند، اما در مورد خود از رحم بسیار کار می گیرند. چنین رهبری ای حتی سگ های خود را به داکتر متخصص می برند و دیگران تا زمانی که از پا نیفتاده اند، برای تداوی از شهری به شهر دیگر با موتر مخصوص و خدمتکار انتقال داده نمی شوند. دیگران فقط نامی از شیر و تخم می شنوند، در حالی که اینان به سگ های شان شیر و تخم می دهند. اولادهای رهبری بدون نوشیدن شیر استراحت نمی کنند و بدون تخم و پنیر و مسکه و کاکاو چای صبح نمی خورند، ولی اطفال اعضای دیگر با برخی از نام های خوردنی ها آشنا نیستند، چه رسد به اینکه آن را بخورند. حرفوی هایی که به رهبری سازمان های «پول محور» نزدیک اند، در بهترین پارک ها و تفریحگاه ها میله می کنند، صاحب موتر اند، با طیاره سفر می کنند؛ تلویزیون، یخچال، ماشین کالاشویی وغیره سهولت های زندگی برای شان مهیا شده، ولی آن را برای اعضای دیگر حرام می دانند. جوان یکی از سازمان های «پول محور» که می خواست برای عروسی برادر با پول برادرش با طیاره سفر کند، رهبری او را از این کار مانع شد و دلیل آورد که ایدئولوژی ات را یخ می زند و هنوز چند روزی نگذشته بود که همان رهبر به یکی از اعضا سفارش داد که دو تکت طیاره برای دو دختر یکی از رهبران تهیه کند!!!... در صورتی که این پول ها بادآورده نمی بود و از حق العضویت ها به دست می آمد، در گام نخست؛ خورد و برد، پلو زدن ها، میله گرفتن ها، سفرهای هوایی غیرضروری، غذاهای فوق العاده، به سگ شیر و تخم دادن ها و غیره ناممکن و در قدم دوم یک سازمان در مورد حرفوی ساختن اعضای خود با دقت برخورد می کرد و اعضای دیگر نیز با «بی رحمی» بر چنین پول باد کردن ها و به تمسخر گرفتن حرفوی بودن انگشت انتقاد می گذاردند.

وقتی در دامن سازمانی روزانه هزاران دالر بریزد و حول این پولها و ثروتهای باد آورده، دهها آدم بیکاره و ایلجاری بچرند و این سازمانها به لقمه ای چرب برای همه تبدیل و استفاده جویان چون مورچه های طماعی به سوی آنها راه بکشند، فکر پرداخت حق العضویت از سوی اعضای این سازمانها جز مسخرگی چیزی به نظر نمی آید، در حالیکه برای سازمانهای «انقلاب محور» حق العضویت در حد معینی حیات و ادامه کاری این سازمانها را تضمین می نماید. رفقای سازمان انقلابی افغانستان با درسگیری از چنین تجربیات دردناکی که جز خندیدن به ریش ایدیولوژی کمونیستی چیز دیگری نیست، در صورتی که با لست بازی و استفاده جویی های کثیفی ازین نوع و هر نوع دیگر رو به رو شوند، تا زمانی که به قناعت نرسند، حق ندارند سکوت نمایند و نگذارند که پول آبله دست شان را مسوولان سازمان اینطور جنایتبارانه حیف و میل کنند. پرداخت حق العضویت و اعانه برای سازمان ما از لحاظ مادی در حد جریان یافتن خون در شراین آن می باشد، چیزی که تا حال کم درآمدترین اعضای سازمان هم از آن دریغ نکرده اند، چون باور دارند که رهبری و کادرهای سازمان شب و روز تلاش دارند که شبکه های سازمان گسترده شوند و در انجام کارها تا جاییکه امکان داشته، با مصرف پول خودی بلااستثنا کوشش کرده اند تا از یکدیگر پیشی بگیرند. این برای تمام اعضای سازمان روشن است و به این خاطر تا حال کوچکترین بگو مگویی درین مورد به وجود نیامده، تنها مشکل سازمان با نو جذب هابیست که از سازمانهای «پول محور» به ما می پیوندند و چون اینان در آن باتلاقها با روحیه فساد و کندن رو به رو و عادت کرده اند، لذا تا زمان پرورش شان به اصول جدید انقلابی به کار پر حوصله نیاز دارند، چیزی که سازمان انقلابی عزم نموده تا آن را دگرگون سازد.

2 - مالکیت شخصی: هر فرد سازمان در هر موقعیتی، دارایی شخصی داشته می تواند. در جامعه سوسیالیستی نیز چنین دارایی نزد اعضای حزب و افراد غیر حزبی جامعه وجود دارد. اگر دارایی شخصی نمی بود، حق العضویت معنا و مفهومی نمی داشت. اینکه ازین دارایی شخصی کدام عضو حق العضویت و علاوه به آن اعانه و کمک بیشتری به سازمان می پردازد، به همان پیمانه عشق، علاقه و از خودگذری او را نسبت به سازمان، توده ها و انقلاب نشان می دهد. اعضای سازمان علاوه به حق العضویت، در حالاتی که یا عاید خاصی به دست می آورند و یا سازمان ضرورت عاجل و غیر مترقبه ای به پول پیدا می کند، کمک های دیگری نیز می نمایند. تحمیل اینکه هر عضو در سازمان هر چه دارد، از سازمان است، یک باور فرا سوسیالیستی یا کمونیزم تخیلی است که جنبه عملی نداشته، جز احساسات اخلاقی غیر سیاسی و ترس و تشویش از دستبرد پولهای باد آورده در سازمانهای «پول محور» چیز دیگری نیست. این در حالی که سازمانهای «انقلاب محور» بدون چنین دلهره و اضطرابی با مشخص و روشن بودن مدارک پولی، حدود حق العضویت ها و دارایی های سازمانی و مالکیت شخصی اعضا، کوچکترین جدالی ازین ناحیه ندارند. اعضای این سازمانها نه ضرورت استفاده جویی، نه ضرورت دروغ گفتن و نه ضرورت کتمان حقایق را دارند؛ نه از لست زدن و پرداخت حق العضویت های ساختگی ضرورتی به میان می آید و نه هیچ عضوی خود را پادوی احساس می کند که با تن دادن به هر خفتی باید از خارجی ها پول به دست آرد. به این خاطر حق العضویت ها در زمان معین پرداخته می شود و ازین بابت اعضا به خود می بالند که نه تنها خون، فکر و روان شان را در خدمت سازمان شان قرار می دهند، که آنچه از نظر مادی هم در توان دارند، درین راه فدا می سازند. چنین سازمانهایی میان دارایی های خود و اعضایش خط کشی کرده، کاذبانه این دو را یکی نمی دانند و با اینکه این مرز کاملاً روشن می باشد، اما این معیار را نیز جداً مد نظر می گیرند که آیا اعضا به حفظ و افزایش دارایی سازمان توجه می کنند یا صرف به ثروت خودی می اندیشند. تجمل پسندی، تن دادن به رسم و رواجهای پرمصرف فیودالی، شانه خالی کردن از کار سازمان به خاطر ثروت اندوزی، موضع ضد انقلابی در مصارف ازدواجها، برخورد بورژوازی در مصارف تحصیل، لباس، خورد و خوراک، مسافرتها، جوانمردی های فیودالی وغیره از مواردیست که سازمانهای انقلابی جداً به آن توجه دارند و اشتباه درین موارد را با توضیح، انتقاد و اقناع تصحیح می سازند.

سازمانهای «انقلاب محور» با مالکیت شخصی اعضا برخورد میکانیکی و دگماتیک ندارند. شکل گیری مالکیت های شخصی که یا از خانواده به میراث مانده و یا در اثر تلاش و کوشش خود عضو به دست آمده، صلاحیت استفاده و مصرف آن به خود عضو مربوط می باشد، اما اگر این دارایی روز تا روز چنان گسترده گردد که عضو را به خرده بورژوازی که چشم رسیدن به بورژوازی داشته باشد، مبدل سازد، سازمان با بلند بردن آگاهی این افراد و راسخ تر کردن شان را در پراتیک به پیروزی انقلاب پرولتاریایی (بی آنکه فشاری از هیچ سویی در کار باشد) در سطحی برساند که خود این افراد بخش بیشتری از عواید شان را در خدمت سازمان قرار دهند و قسمتی از تلاش های روزمره شان را نیز عوض سودآوری شخصی به پیشبرد کار سازمان اختصاص دهند. مبارزه ی ایدیولوژیک سالم و به قناعت رساندن چنین اعضایی بدون زور و تحمیل از وظایف ابتدایی کادرهای چنین سازمانهایی بوده، به خاطری که انقلاب و فعالیت در چنین تشکلاتی کاملاً آگاهانه و داوطلبانه است، لذا بدون اقناع، هر نوع تحمیل و تبعیدی سازمان را از روح انقلابی آن خالی ساخته به کذب و فساد می کشاند. به هر اندازه ای که اعضای یک سازمان انقلابی دغدغه ی کمتر برای امرار معاش، مسکن و فرصت برای انجام کارهای تشکیلاتی داشته باشد، به همان پیمانه ضرورت به کارگیری حرفوی ها کمتر شده و مصارف سازمان پایین می آید، ولی این هرگز به این معنا نیست که سازمان های انقلابی به فکر جذب بی چیزها نباشند. نادارترین ها ستون های اصلی انقلاب اند و بدون آنان نامی از انقلاب بردن جز مسخره کردن انقلاب مفهومی ندارد. اما اصل بحث درینجا روی زندگی سازمانی آنانی است که ملکیتی در اختیار دارند و سازمان عوض اینکه بر چنین ملکیتی به غلط نام و مهر اندیشه به خود را بزند و زندگی تشکیلاتی فرد را معیار مبارزاتی اش قرار ندهد، ملنگی و جلمبری را برای اعضا و زندگی لوکس پلوی و دالری را برای خود انتخاب کند، راهیست که به ترکستان می انجامد. با چنین رسمی رهبران می توانند پولهای سازمان را چون دارایی شخصی برباد دهند، اما دارایی شخصی را ملکیت سازمانی جار زده، چنین افرادی را به صلیب محکومیت بکشانند.

سازمان انقلابی افغانستان با اینکه می کوشد بیشترین استفاده انقلابی را از دارایی ها و امکانات اعضایش نماید و در حالی که دارایی شخصی را حق مسلم آنان می داند، اما در چگونگی مصرف، وقت و زمانی که اعضا برای به دست آوردن این عواید به کار می گیرند و متعادل با آن وقتی را که در انجام کارهای سازمان به مصرف می رسانند، با آنان به بحث گذاشته و آنان را به این آگاهی می رساند که باید این تعادل را رعایت نمایند، اما با این شیوه ی ضد انقلابی که از ضرورت و احتیاجات مالی افراد سوء استفاده کرده، زنجیر وابستگی مالی را به گردن شان بیاندازد؛ کثیف، جنایتکارانه و ضد انقلابی دانسته، از آن نفرت دارد و تا جایی که توان دارد، تلاش می نماید تا برای افراد بیکار، کار پیدا کند و هرگز چنین طمع می نماید که اعضا که سازمان برای شان پول بپردازد و آرام و تنبل بنشینند، نباید در فکر شان یک بار هم دور بزند و این را جداً بیاموزند که چون سازمان ما کوچکترین وابستگی به امپریالیستها و عمال آنها ندارد، لذا باید به فکر کمک کردن به سازمان باشند. سازمان انقلابی اگر بخواهد به چنین تنبل پروری و به زنجیر بستن های مادی ضد انقلابی دست بزند، چون ثروت باد آورده ندارد، با کمال افتخار چنین کاری از او ساخته نیست که این خود روند طبیعی کار انقلابی و غیر انقلابی این سازمان ها را نشان می دهد.

3 - حرفوی بودن: کار سازمانهای انقلابی بعد از مدتی وسیع و گسترده می شود و ممکن نیست این کارها با افرادی که کار روزمره ی شان پیشبرد امور سازمانی نیست، پیش برده شود و مجبور اند تا افرادی را برای پیشبرد این کارها بگمارند که این اعضا حرفوی نامیده می شوند. این، انتخاب حساسی است که باید از جهات مختلفی سنجیده شود. حرفوی ها کاری جز پیشبرد امور سازمان ندارند و تا توان دارند باید در انجام این کارها بکوشند. اینکه در جریان کار چقدر ضرورت حرفوی بودن آنان محسوس می گردد، علاوه به اینکه رهبران، مسوولان و تصمیم گیران سازمان آن را تشخیص می دهند، خود

شان نیز باید این ضرورت و یا عدم آن را به عنوان انقلابیون پاکباز بسنجند. حرفوی ها که سنگین ترین بار سازمانهای انقلابی را به دوش می کشند و عاید مالی برای معیشت خود و خانواده ندارند، باید مصارف روزمره ی شان از سوی سازمان پرداخته شود. این مصارف برای سازمانهای انقلابی که بخاطر ثروت و پول به ایدیولوژی شان پشت نمی کنند، دل به کمپنی های امپریالیستی نمی بندند، خود کمپنی و انجو نمی شوند و پول محوری را اساس مبارزه ی شان قرار نمی دهند، کار آسانی نیست. به این خاطر چنین سازمانهایی تا توان دارند، باید با غیر حرفوی ها امور سازمان را به سر برسانند. اینان باید کمتر وقت شان را ضایع کنند، ناوقتها بخوابند، وقتها برخیزند، از ثانیه ها سود ببرند، از نشست های دور و دراز و کسل کننده که جز پرحرفی، دشنام و به فرق یکدیگر زدن چیزی از آن نصیب اعضا نمی شود، بیزار باشند و در عمل عشق شان را با انجام کار انقلابی بی هیچ امتیاز مادی (اجرای لست و افزایش مستمری) به اثبات برسانند. حرفوی بودن در سازمانهای «انقلاب محور» مفهوم مامور و مادون را ندارد. حرفوی ها باید از خود گذرترین، دلاورترین، آگاه ترین و فعالترین اعضای سازمانهای انقلابی باشند. اما در سازمانهای «پول محور» هدف از حرفوی کردن، به کار گماردن فعالان انقلابی که با ریختن خون و عرق، عشق شان را به کار انقلابی به اثبات برسانند، قطعاً نیست. در چنین سازمانهایی حرفوی ها، ماموران بیکاره و تبلی اند که فقط روز خود را تیر کرده، اکثریت شان به منظور استفاده های خاص مادی حرفوی می شوند. رابطه این حرفوی ها که باید ستون های سازمان را به دوش بکشند، بر مبنای معاش و مستمری برقرار می گردد و به مجردیکه این رابطه قطع گردد، در مخالفت با سازمان قرار می گیرند، چون نزد این اکثریت نه ایده ی انقلاب وجود دارد و نه درکی از ایدیولوژی تشکلات شان دارند. این افراد بی بحث، بی انتقاد، سر به زیر، روز گذران، شوله ای و پرده ای بوده، فکر می کنند که با اندک اعتراضی با برخورد فاشیستی مواجه شده، از کار برکنار می شوند و بعد در به در و بیچاره، بیکار می مانند. اما اعضای سازمانهای انقلابی که حاضر نیستند قطره ای از شرف ایدیولوژیک شان را به پای امپریالیست های امریکایی و اروپایی بریزند، با اینکه حرفوی نیستند و مفت گیری از سازمان های شان را معادل چتل خواری و خوردن خون و گوشت شهدای جنبش انقلابی کمونیستی می دانند، در هفته به چند کورس آموزشی می رسند، علاوه به پرداخت حق العضویت، کمکهای پولی دیگری هم به سازمان می کنند، تا ناوقتها نمی خوابند و می نویسند؛ به فکر کردن نه، که به فکر کمک کردن به سازمانهای شان می باشند، بی هیچ پول و مدال و پذیرش پستی به انقلاب می اندیشند و درین راه شب از روز نشناخته و تلاش می نمایند، به همین خاطر خود را سرافراز احساس می کنند. اینجاست که میان کار سازمانهای انقلابی و ناانقلابی فاصله ی زیادی وجود دارد. به این خاطر سازمانهای انقلابی نه تنها در کار و پیکار تشکیلاتی باید از سازمانها و احزاب انقلابی درس بگیرند، که باید این سازمانهای مفلوک را نیز ارزیابی کرده، از اشتباهات آنها خود را بر حذر دارند. حرفوی ها با اینکه ظاهراً وظایف معین و مشخصی ندارند، اما از هر کسی بیشتر مصروف کار می باشند. در صورتی که زندگی حرفوی شان را با زندگی عادی اجتماعی به طور طبیعی تلفیق ندهند، برای افرادی که دور و برشان قرار دارند، مشکوک و غیر قابل اعتماد بوده، در مورد آنان همکوچه ای ها، همسایه ها، خویشاوندان و دوستان تبصره های رنگارنگی می کنند، لذا سازمان قبل از آنکه فردی را حرفوی سازد، باید پوشش طبیعی او را مد نظر گیرد؛ بعد سواد و دانش، کوشایی، عشق به کار و مطالعه، دلاوری و رازداری، هوشیاری و از خودگذری، صرفه جویی و... از مواردیست که باید در تعیین حرفوی ها جداً در نظر گرفته شود. در سازمانهایی که حرفوی ها بنابر روابط خاص خانوادگی، پیوندهای شخصی، اعتمادهای سطحی و پیشامدهای تحمیلی انتخاب می گردند، نزد آنها نه تنها حداقل معیاری درین انتخاب ها وجود ندارد، که این افراد چون ماموران امر بردار سرپرستی انجوها، خدمتکاران مهمانخانه ها، ماموران مالی (برخلاف سازمانهای انقلابی که باید کارهای بسیاری را افراد کم به سر برسانند، درین سازمانها برای سرپرستی دارایی های منقول و غیر منقول بیش از دو درجن مامور مالی ضرورت است که از یک طرف بروکراسی، فساد و بی اعتمادی و از سوی دیگر درجه پولداری آنان را نشان می دهد)، سرگارد و بادیگارد، دریور، آشپز و خدمتکار و دهها رهبر و به اصطلاح کادر حرفوی به حساب می

آیند. با تمام اینها حوزه های اینان ماهها دیده نمی شود و عده ای دعاگوی و چاپلوس پیوسته تبلیغ می کنند که رفقای بزرگ «بسیار مصروف» می باشند. درین سازمانها پر حرفی و جلسات بی کیفیت و روده درازی ها و پرگویی ها چنان خسته کن می باشد که ماه ها ادامه پیدا می کند. حرفوی های چنین سازمانهایی عموماً مورد سوء ظن میان اطرافیان و همسایگان قرار دارند و عده ای از آنان با افراد خانواده های شان در رفت و آمد قرار دارند، اما خانه های شان از اعضای سازمان مخفی می باشد و یا کوشش می کنند ابلاغ کنند کسی به اطراف و اکناف خانه های شان پرسه نزنند، لذا در میان اعضا عموماً این تبصره و بی اعتمادی وجود دارد که این نوع کار مخفی بیشتر به خاطر پنهان کردن امکانات و مصارف آنان می باشد. در یکی ازین سازمانها که یکی از حرفوی های رهبری بنابر خطر خاصی به جای دیگری پنهان شده بود، نه تنها صد درصد وضعیت خورد و خوراک خانه ی جدید فرق کرد که حتی دکانداران سر کوچه هم می گفتند که از روز آمدن این مهمانان وضع سودای ما تفاوت کرده و خدا کند که زود نروند، زیرا خانواده ی مهمان از پولهای «شخصی» به چنان مصارف تعجب آوری رو آورده بود. در مورد حرفوی شدن در سازمان های «پول محور» مثال ذیل برای رفقا بسیار آموزنده خواهد بود: خانمی که به رهبری یکی از سازمان های «پول محور» بسیار نزدیک است، در زمان طالبان به علت ناداری (متکی به خود شده بود) مجبور به فروش چله اش شد، اما وقتی خانواده اش دوباره «حرفوی» شد، فقری را که در زمان «متکی به خود شدن» تجربه کرده بود، از آن «درس» گرفته در مدت نسبتاً کوتاهی صاحب زندگی فوق العاده شد که حتی اعضای دیگر همان سازمان بر آن غبطه می خوردند. خانم مذکور چند بار با انتقادهای دیگران روبرو شد و همه در مورد خوردوبردش می دانستند، اما از جایی که به رهبری بسیار نزدیک بود، کسی دستش را از خوردوبرد گرفته نتوانست. این مسئله برای رهبری مهم نبود و اعضای دیگر حق نداشتند که از همان خانواده بپرسند، شما که زندگی حرفوی دارید و در زمان طالبان به علت فقر مجبور به فروش چله شده بودید، چگونه در چند روز صاحب این زندگی لوکس شدید (این در حالی که اکثریت اعضای دورتر از رهبری آن سازمان فقط همان قدر می گرفتند که از گرسنگی نمیرند و ماه را به سر برسانند).

در کنار توضیح سیاست های مالی و ارزش ایدیولوژیک آن، سه مسئله (مالکیت شخصی، حق العضویت و حرفوی بودن) نیز در بالا ارزیابی و نظر سازمان ما درین موارد و حدود و ثغور برخورد به آنها مشخص گردید که باید اعضای سازمان آنها را با جدیت مد نظر گرفته و در کورس های آموزشی حتماً بخوانند و بحث روی آنها صورت بگیرد، مخصوصاً مسوولان کورس های آموزشی باید به حق العضویت ها توجه فوق العاده داشته باشند و ضرورت پرداخت آن را به بحث تیوریک مارکسیستی بگیرند تا اعضا از آگاهی کامل درین زمینه ها برخوردار شوند و این مسئله را یکی از معیارهای بسیار جدی در پروسه ی ارتقای سطح تشکیلاتی افراد سازمان از رأس تا ذیل در نظر بگیرند.